

# راپورتها

«کتابخانه خستین ثقفی اعزاز»

## نمانند مرسوم از بدونیک و زبدونیک و استان ماند

[ مطالبی در قتل انا بک ]

بتاریخ دوشنبه ۲۳ شهر رجب المرجب ۱۳۲۵

بشرف عرض اشرف ارفع اعظم عالی میرساند :

دیشب را در مسجد شاه در گوشه‌ئی باجمعی صحبت می‌کردم که در بین سید جعفر ترک (؟) صراف وارد شد و نقل نمود که این قاتل انا بک عباس صراف از انجمن سری بوده و جمعیت اینها بقدر دوست نفر میشوند و در باب قتل و کشتن هر که صحبت میکنند و قرعه میکنند قتل آن شخص با اسم هر که درآمد باید آن شخص برود و او را بکشد و اگر نرود اهل آن انجمن خود او را می‌کشند . و ازین قبیل کلمات بسیار گفت مثل اینکه خودش هم از اهل آن انجمن میباشد و از اوضاع مطلع می‌باشد . اگر چه در سوابق ایام هم بعضی کلمات ازین مقوله ازین سید جعفر شنیده بودم ، مثل این که میگفت ماها فدائی‌های مجلس را خبر نمودند که برویم و شش لوله ارازمه بدسیم و مطالبه نظامنامه و فلان و فلان بکنیم . رفتیم در مجلس باشش لول و چنین و چنان گفتیم و کردیم ، دیگر ازین کلمات چه معلوم میشود نمیدانم . و جمعی از کسانی که با سید جعفر هم دسته هستند احمق که میباشد و بسیار باجرات و جسارت صحبت می‌کنند ، مثل این که یک نفر میرزا علی اصغر عطار است در چهارسوق چوبی دکان دارد و نان ندارد . . . بقدر ده تومان پول روزنامه داده است و همه اش در هواخواهی مجلس صحبت میکنند از روی جدی و یقین .

خلاصه مطلب ، ایضاً دیشب را در همان مسجد شاه که بودیم بعد از جناب حاج شیخ محمود بروجردی که حاضر بودند فرمودند اگر چه ابتداء این مردمان و این حجج غیرالاسلام (؟) عنوان ایشان نخواستن موسیوز بود ، بعد عدالت خواستند ، تا اینکه کار رسید بجاییکه گفتند مجلس مشروطه ملی می‌خواهیم ، و این لفظ مشروطه ملی دو لفظ می‌باشد عربی ، مردمان عوام نفهمیده اند ملت یعنی دین و آیین و مشروطیت یعنی دین و آیین ، و در مذهب و دین و آیین ابدا شرطی نخواهد بود . غیر از احکام الهیه که تغییر پذیر نخواهد بود . و اینکه در ذهن عوام جلوه دادند مشروطه از جهت جلوگیری تعدیات دوات است و حالی بمردمان نکردند که اصل آن کسی که این دو لفظ را اختراع نموده است باطن این الفاظ جهت تخریب مذهب و ملت و مملکت است . و ازین قبیل

بسیار . . . . فرمودند و توبیخ نمودند قائلین این اقوال و اهل مجلس را .  
در یوم جمعه که در انجمن اصفهانی‌ها بودیم و بعد از در همانجا ماندیم دو سه نفر از ماها بودیم - چنانکه در عرض قبل عرض شده بود - حاج میرزا نصرالله جهنمی بعد از این که مبالغه زیاد نمود در باب بدگفتن به اتابک مرحوم ، بعد از گفتن برادران اگر چنانچه از جهت من قضیه رخ داد یا اینکه مرا گرفتند یا تبعید نمودند شماها مرا وا نگذارید . و ازین مقوله قدری اظهار نمود . و بعد از حاج میرزا محمدعلی پسر حاج میرزا مهدی آهسته بابتند صحبت نمود که این درخت مشروطه باید آب‌یاری آن باخون بشود ، و دیگر چیزی نگفت .

و در پریشب را (؟) که اتابک را مقتول نمودند از قرائن که مردمان صحبت میکنند گویا غالب اهل مجلس مسبوق بر حرکت عباس صراف بوده‌اند ، از جمله از حرکات خودش که نقل میکنند نوشتن آنها چندان نمری ندارد . اما یکنفر از قول پیش‌خدمت خود اتابک که همراه ایشان بود نقل نمود که گفته بود بعد از آنکه حضرت اتابک رفتند در بالاخانه ، من یای یله بودم ، یکگ دو نفر آمدند پائین ، و گفتند عباس آقا کجاست . گفتند حاضرست ، و باهم قدری نجوا نمودند . و من از حرکات و گفتگوی اینها بدگمان شده فوراً رفتم بالاخانه ، و در گوش اتابک گفتم چنین و چنان گفتند و هوا پس است . آنهم فوراً برخاست و دست جناب سید عبدالله را گرفت از جهت اطمینان قلب خود ، و رسیدند دم در ، که واقع شد آنچه که نباید شود .

ایضاً قرائنی که کشف می‌کند که اهل مجلس مسبوق بوده‌اند . بعد از آنکه مجلس عمومی برهم خورده بود ، غالب را در گوشه و کنار کشیده بودند و منتظر بودند که چه خواهد شد ، از جمله جناب آقا میرسید محمد جناب امام را برداشته بود و رفته بودند در میانه باغ ، و در گوشه‌ئی مشغول بصحبت بوده‌اند که جناب سید عبدالله دو مرتبه میفرستند که بیایید بالا ، و نمی‌آیند . در دفعه سوم به امام میگوید برخیزید برویم ، یا جارا بدل بکنیم ، والا نمی‌گذارند بمانیم ، و برخاسته در حرکت بوده‌اند بسمت دره بالا (؟) که امر واقع میشود . البته در استنطاق‌ها مطلب خوب معلوم خواهد شد (۱) .

### راپورت شب یکشنبه ۱۴ شهر ربیع‌الاول ۱۳۳۵

هنگام مغرب تقریباً دو هزار نفر جمعیت در صحن امامزاده بیحییم حاضر شدند . جناب حاجی شیخ محمد سرخه به امامت برخاستند . تقریباً سیصد نفر بایشان اقتدا نمودند ، نماز مغرب و عشا را به جماعت قرائت نمودند . بعد یکساعت از شب گذشته آقا سید جمال واعظ بر منبر رفته [پس از] حمد حضرت پروردگار و مناقب ائمه اطهار مبنای موعظه را گذاشتند . آیه کلام الله قرائت نمودند . می‌گویند :

« . . . دیواری ما بین اغنیا و فقرا کشیده‌اند ، آن دیوار ظلم است . اغنیا باید به لاهولعب ، خوردن پلو و گوشت بره و شراب و کنیاک مشغول باشند ، و فقرا بنماز خواندن و نان جو و سبوس خوردن ، از زیادی غصه تا صبح خواب نکردن ، صبح نماز خواندن . ولیکن سرد که شب تا ساعت هشت مشغول شراب و قمار است . کجا نماز می‌خواند ، نا نزدیک ظهر خوابیده . آقا و خانم هر کس

۱ - این گزارش امضا ندارد . ولی ازین شخص گزارش بسیار است که در ذیل یکی از آنها چنین نوشته است : « الاحقر الحاج شیخ علی اکبر امین‌الشریعه . خداوند میداند چیزی ندارم و کسی هم دیگر قرض نمیدهد چه باید نمود الا اینکه بعرض حضور مبارک برسانم . »

می آید کار دارد، می گویند آقا خوانییده. که خورده است خوانییده است! پارکهای بسیار، گل‌های رنگارنگ، آب‌های جاری، حمام‌های صحیح مال اغنیاست. آب‌های ما فقرا را می بینید که اگر تجربه کنند نصف آن کثافت است. حمام‌های ما را هم می بینید. آب خزانه حمام را به ارث بورنه خودشان وصیت می کنند. يك نفر نیست باین حمامی بگوید که افلا دو ماه بکمر تبه این آب خزانه را عوض [کن]. این مطلب را باید مجلس شورای ملی بگوید. این کار حاکم است.

حالا که می آیدم، يك نفر جلو مرا گرفت که از صبح تا بحال نان بدست نیاورده ام و حالا خجالت می کشم بخانه روم. مردم! والله مخصوصا این طریق می نمایند که مردم بصدا دربیایند. آخر چه شده؟ باران نیامده؟ سن زده؟ ملخ خورده؟ اگر انبار دار جلو گندم را گرفته کی باید از او بگیری؟ مردم! دو روز بمن مهلت. اگر نان فراوان نشد میدانم چه کنم. دعا کنند من بمیرم. پشت من پناه من حضرت صاحب‌الزمان است. اگر مردم بصدا بیایند، ازدحام بکنند پدر تو ظالم را بیرون می آورند!

خداوند عالم وجود مقدس این سه پیر مرد (۱) که حجة الاسلام آقای سید عبدالله بهبهانی باشد از ما نگیرد. (مردم زبان به آمین گشودند) - امشب از غصه بی نانی مردم، والله، گریه میکرد. غصه شماها را بیشتر از شما این دو نفر حجة الاسلام اولاد پیغمبر می خوردند، یکی را شناختید دیگری هم آقای آقا سید محمد است. خیلی حق بگردن همه مردم ایران دارند. چهار سال یک نفر سید که خودم باشم - (حالا هر چه بگویند، بایی خطابیم کنند، دیوانه‌ام بگویند) - در بالای منبر فریاد زدم تا مردم بیدار شدند. افلا چهار صد هزار نفر در طهران خلق است. پنجاه نفر آنها معنی مشروطیت را می دانستند، ولیکن کجا می توانستند بگویند، حتی به زنهای خودشان هم نه می گفتند، می ترسیدند. حق داشتند، می کشند آنها را. اما من بالای منبر فریاد زدم. این دو نفر سید هم علم دار شدند جان خود را بکف دست گرفتند، پای جان دادن ایستادند، الحمدلله پیش بردند. کو تا مردم بقیهند؟

مردم! سلطنت ایران مشروطه است. نمی فهمید معنی مشروطه را؟ یعنی پادشاه، صدراعظم، حاکم، وزیر با ادنی رعیت در قانون یکسان هستند. خیلی خوب حکمی کردند، یعنی حاکم گوشت بره نخورد، ولیکن بحق خدا هزارها بره‌ها خورده میشود، ولیکن برای من و تو حرام است، یعنی بول آن را نداریم که بخوریم. برو از گمر کچی بپرس، به بین سالی چند کروڑ بطر کنیاک وارد شهر می شود. کی می خورد اینها را؟ جهة فقرا حرام کرده اند، يك نفر بیچاره اگر شراب بخورد او را به اقتضای می برند حد می زنند، خیلی خوب است، اما این حد را خداوند در باره شاه و گدا بالمواساة فرموده است.

یک نفر طلبه درخانه یکی از بزرگان معلم بود، جهة من صحبت می کرد، می گفت: ماه رمضان رسید، من دو دم مثل سایر ایام نهار آوردند. من گفتم روزه هستم. گفتند آقا کسالت دارد، خانم هم کوفت گرفته، سایرین هم ناخوش هستند، نهار ترا خشکه میدهیم.

مردم! روزه جهة اغنیا حرام است! می دانید من تملق نمی گویم، اگر می خواستم تملق بگویم از شاه تملق می‌گفتم. نگفتم و نخواهم گفت. تا ماها خر هستیم این پدرسوخته‌ها افسار

۱ - چنانکه بعداً تصریح شده، مقصود سید عبدالله بهبهانی و سید محمد ضرابانی و خودش یعنی سید جمال‌الدین واعظ است.

به سر ما میزنند، سورمان میشوند. مردم! دشمن خود را بشناسید. مردم! مشروطیت آزادی است، حالا آنهایی که غرض دارند میگویند معنی آزادی یعنی دست زنه‌های خود را گرفته در خیابانها راه برویم، شراب علانیه بخوریم، قمار در سرگذرها بکنیم. نه، معنی مشروطیت و آزادی این نیست. چرا نمی‌فهمید، مواسات است، شاه و گدا در حکم خداوند یکسان است، هیچ تفاوت ندارد. (بعد روزنامه نمره هفت نطق خود را که در مسجد شیخ عبدالحسین بالای منبر گفته بود، در معنی آزادی، که چاپ زده اند، بنا کرد بخواندن). خیلی دلم میخواست بمحله دیگر هم بروم. این مطالب را بگویم آنها هم بفهمند. الحمدلله این چادر را در امام زاده یحیی برپا نموده‌اید این اسباب را فراهم آورده‌اید، ماشاءالله این جماعت حاضر شده‌اید که مطالب و عرایض مرا بشنوید، اگر چه حالت ندارم، نمیدانید بچه قسم ضعیفی تا اینجا آمدم. خداوند نخریب اسلام را از صفحه روزگار براندازد، آنهایی که خیال دارند پادشاه اسلام را از آن خیال برگردانند خداوند برطرف کند:

حضرت امیرالمؤمنین چهار سال و شش ماه بصورت ظاهر سلطنت داشتند اقلان نصف روی زمین در اطاعت حضرت بودند نه این قسم سلطنت‌ها! یکی از وکلای حضرت عریضه بخدمت حضرت عرض کرده بود که در عدن ضابط معاویه بظلم گوشواره از گوش زن یهودیه بیرون آورده امیرالمؤمنینم بنای گریه را گذاشتند، اصحاب عرض کردند یهودیه بوده است فرمودند در پش اسلام است، چه تفاوت می‌کند. حال هم همان قسم شده، این اغنیا شماها را غلام و زنهای شما را کنیز زر خرید خود میدانند، و شماها را می‌فروشند، چنانکه فروختند اما گوشواره دیگر در گوش شماها نگذاشتند که بیرون بیاورند، هر چه هست مال خودشان میدانند، خداوند ظالم را برطرف کند...

بعد ذکر مصیبتی نمودند و در ساعت سه ربع کم متفرق شدند. چاکر کلانتر

### راپرت سه‌شنبه ۴ شهر رجب ۱۳۲۵

امروز ضعیفه میگفت که من از خانه آقای آقا . . . . . بکصد و نه تومان پول جنس طلب دارم. در چند روز قبل که رفته‌ام گفتند که در شمران رفته‌اند هنوز شهر نیامده‌اند. به حاجی حسین نوکر آقا پیغام دادم که من دلال هستم باید پول مردم را بدهم دوباره جنس بگیرم، بفروشم. حالا دیگر اعتبار نمی‌کنند، خیال می‌کنند که من مال تاجر را خورده‌ام. دیروز دوباره رفته‌ام. گفتند که خانم آمده است شهر. وقتی رفته‌ام دیدم که توی اندرون، مثل بازار شام، تمام را طناب کشیده‌اند و تمام روی طناب‌ها طاقه‌شال ریخته‌اند، باد میدهند. خانم با دو نفر خدمت‌کار آمده است. گفتند که سه روز است که خانم آمده است اسباب باد میدهد. قریب صد طاقه‌شال بیش تر بود که باد داده بودند. من گفتم، خانم این‌شال‌ها را بفروشید بدهید بقرض، اگر پول ندارید. خدمت‌کارها آهسته گفتند که اینها چیزی نیست، هزار طاقه‌شال، تمام قیمت سنگین، بیش تر آقا دارد. آنهایی که باید بفروشند اول بهار تمام راجدا کردند، بقیه کردند، بتاجر فروختند. این صحبت‌ها را دیگر نکن، خانم بدش می‌آید. اگر بخواهند پول بدهند مگر پول ندارند؟ میخواهند از یک پول هوایی برسد بدهند. پول‌های عمده را توی مهوره (مجبوره) می‌گذارند. نهار هم از برای خانم پلوس ریخته بودند. دو عدد جوجه لای پلوس بود. خانم تقیر فرمودند که این جوجه‌ها را کی گرفته است، اینها از بس که کوچک است گوشت شان تلخ بود. غروب خود خانم که می‌خواست

برود ، از بس که التماس کردم که مایه ندارم ، از کاسبی افتاده ام ، پنج تومان بمن داد . گفت ان شاء الله تا هفته دیگر خودم می آیم شهر ، از برای تو یول فراهم می آورم ، می دهم . گفتیم خانم شما ها نباید یول نداشته باشید . گفت تو راست می گوئی ، اما خداوند بکشد آنرا که من میدانم یول دوست است ! جان بدهد راضی تراست تا یول بدهد !

عرض دیگر . یکی از دلال های بازار صحبت می کرد که تجار تا چند وقت قبل خیلی با آقای آقا . . . . . میانه داشتند ، اما حالا او را امتحان کردند ، دیدند که از یول بدش نمی آید . شخصی را تیر کردند یول ببرد . داد . و مطالبی داشت ناحق بود ، حکم او را گرفت ، بعد خود آن شخص آمد آن حکم را پاره کرد و طرف را راضی نمود . گفت ماها می خواستیم بدانیم که آقایان ما حکم ناحق هم از برای مال دنیا می دهند ، حالا معلوم ماها شد که الحق دیانت آنها را فلان آقا ندارد (۴) . هر کس هر چه بگوید کم گفته است .

شخصی دیگر گفت از برای چه دیروز انجمن طلاب را تعطیل کردند ! اتابک تا حالا هیچ نمی گفت از برای این بود که این آقا را از یول آستن بکنند ، کرد ، و مشقه او را هم گرفت است (۴) . گفت انجمن هفته یکروز باشد ، چند روز دیگر می گوید که ماهی یک روز باشد ، بعد می گوید هر شش ماهی یکروز بنشینند انجمن بکنند . کم کم انجمن که از میانه موقوف شد ، مجلس هم موقوف خواهد شد . اگر موقوف نشود خواهند گفت ماهی یک روز یا شش ماهی یک روز بیایند در مجلس قرار دادی بدهند . اصل کار انجمن اتحادیه طلاب است سایرین دیگر هیچ است . شخص دیگر گفت که از تجار ترک گذشته ، تجار فارس دیگر از مجلس بری شده اند ، ترکها بعضی ها هنوز باقی هستند آن هم بتوانند تبریز است (۲) (۱) والا آنها هم حالا برگشته بودند . محض اطلاع عرض شد . چاکر عبدالعلی

### [ تقی زاده و محمد هلی شاه ]

#### راپورت انجمن شیراز ، یزد ، کرمان (۲)

از قراری که در انجمن مذکور مذاکره شده است که در چند شب قبل حضرت ظل اللّهی در حالت مستی یک مرتبه متغیر شده است ، دست به خنجر کرده ، که الان میروم شهر ، تقی زاده در هرجا باشد سرش را از بدنش جدا خواهم کرد (کذا) . چند نفر از عملجات خلوت که حاضر بودند عرض کرده بودند که امشب را موقوف بدارید فردا میفرستیم تقی زاده را حاضر کنند ، حکم بفرمائید او را بدار بزنند ، با هزار مرارت شاه را ساکت کرده خوابانیده اند .

از قرار مذکور حضرات انجمن جدا معاهده کرده اند که عریضه حضور مبارک اعلیحضرت عرض نمایند که از برای شب جشن افتتاح مجلس تشریف فرمای بهارستان شده تبریک بفرمایند . و نیز قرار شده است که استعفا نمایند در هفته یکروز اعلیحضرت اقدس شهر یاری در مجلس تشریف بیاورند .

۱ - این جمله خوانده نمی شود . خط گزارش دهنده ( مرحوم عبدالعلی ) بسیار بد است ، غلط های املائی زیاد دارد ، ولی جمله بندی و ترکیب عبارات خوب است . گویا مطالب را همان طور که شنیده نقل کرده است نمونه خط گزارش دهندگان را در شماره های بعد ملاحظه خواهید فرمود .

۲ - تاریخ ندارد .

و نیز مذاکره شده است که تمام جواهرات سلطنتی را اعلیحضرت اقدس شهرباری از عمارات دو تنی خارج کرده و بشمیران برده اند. معلوم نیست که خیالات اعلیحضرت چه چیز است. بعضی‌ها مذکور داشته اند که قصد شاه این است جواهرات را بفروشد یا اینکه گرو بگذارد، پول بگیرد و با ملت و مشروطه طلبها طرف شود.

بعضی‌ها مذکور داشته اند که شهبان محرمانه اسبابهای اوطاق موزه را هم . . . . . (۱) می‌نمایند، باید جداً طرف شد هر گاه واقعیت داشته باشد. شاه حق ندارد که جواهرات دولت را که چندین سالهاست سلاطین سابق زحمت‌ها کشیده تا آنکه محض حفظ احترام و اعتبار ایران تحصیل این جواهرات را نموده اند و حالیه متعلق بدولت و ملت ایران است (۲). هر گاه چنین باشد باید ممانعت کرد. (آقا حسین مداح)

## [ تقی زاده در انجمن آذربایجانی‌ها ]

رایورت دوم شهر جمادی‌الآخر ۱۳۳۵

محرمانه است

دیروز در انجمن آذربایجانی‌ها جمعی از اعضای انجمن‌های دیگر حضور داشتند. تقی زاده نطق مفصلی کرده بود از جمله این بود که سابقاً مردم تصور میکردند که خودشان بنده و اهل و عیالشان برده شاه است. حالا که مشروطه شده است باید همه بدانند که تماماً در مملکت بتساوی حق دارند، شاه هم يك نفر است. نهایت این است که شاه باید بیت‌المال را جمع کرده باطلاع و کلای ملت بخرج ملت بدهد.

بعد ملک‌المتکلمین نطق مفصلی کرده که تماماً بهیچان آمده بودند. آخر الامر گفته بودند که امورات ملت خیلی نواقص دارد و مجلس تا حالا کاری صورت نداده. متفقاً قرار دادند که تمام انجمنها روز شنبه به مجلس بروند و جداً از وکلا حقوق بخواهند.

بعد ازین تفصیلات مذاکره از وزارت جنگ سیه‌دار شده بود، خیلی از آن اشخاص گفته بودند سیه‌دار مرتد (۳) است کی او را وزیر جنگ کرده؟ و تا یک اندازه گفتگو داشتند که باید ظل‌السلطان وزیر جنگ باشد.

آن وقت گفتگو از شیخ فضل‌الله شده بود که شیخ فضل‌الله کاغذ محرمانه به سیه‌دار نوشته بود و پول خواسته بود، سیه‌دار کاغذ را پاره پاره کرده دور می‌ریزد. بلیس خفیه که از طرف مجلس در آنجا بوده خورده کاغذها را بدست آورده روی هم چسبانیده عکس انداختند و قرار شده هفته دیگر آن عکس قرائت شود. و نیز میگفتند حالا سه چهار روزست باقا شیخ فضل‌الله مدد و پول نمیرسد.

(استحضاراً عرض شد. امضاء ندارد)